

خودبخودی و رهبری آگاهانه^۱

عبارت "خود بخودی" را می توان به اشکال گوناگونی تعریف کرد، زیرا این پدیده که از آن سخن در میانست جهات مختلفی را داراست. باید خاطر نشان ساخت که در تاریخ، خودبخودی "صرف" یا خالص وجود ندارد: وگرنه با مکانیکی بودن "صرف" تطبیق می یابد. در "خود بخودی ترین" جنبش، عناصر "رهبری آگاهانه" بطور ساده غیرقابل کنترل اند، آنان از خود سند و مدارک اطمینان بخشی باقی نگذاشته اند. می توان گفت که عنصر خودبخودی بدین جهت صفت مشخه ی "تاریخ طبقات تحت انقیاد" است، نه تنها، بلکه نیز صفت مشخصه حاشیه ای و کناری ترین عناصر این طبقات است که به آگاهی و شعور "برای خود"^۲ طبقاتی نایل نگشته و بدین جهت تردیدی نداشته اند که تاریخ آنان هرگز بتواند اهمیتی کسب کند، و از خود رویانی مدرک باقی نگذاشتند زیرا که فاقد^۳ ارزش می شناختند.

پس در این جنبش ها انبوهی از عناصر "رهبری آگاهانه" موجود است لیکن هیچیک از آنان نه عنصر مسلط است و نه از سطح "دانش خلقی" لایه اجتماعی معین، از سطح "درک و احساس عامه"^۴ و یا مفهوم جهان سنتی آن لایه مشخص

^۱ - از صفحات ۵۵ تا ۵۹ کتاب «گذشته و حال» با برخی اختصار. متن ایتالیایی در مجموعه «گذشته و حال» (Passato e presente)، جلد ۷ آثار گرامشی، منتشر شد.

^۲ - مفهومی فلسفی است که تقریباً "خودمختار، مختار، خودکفایتی" معنی می دهد، طبقه برای خود.

^۳ - یعنی تاریخ طبقات خلقی "خودبخودی" بنظر می رسد، بدان جهت که با سند و مدارک "عناصر رهبری" قابل تأیید نیستند نه به این جهت که وجود ندارند.

^۴ - برای درک احساس عمومی به نوشته "برخی نکات اولیه عطف" در کتاب گرامشی به نام «ماتریالیسم تاریخی و فلسفه بنه دتو کروچه» رجوع کنید.

فرا تر رفته است... اینکه در هر جنبش "خود بخودی" عنصر ابتدائی رهبری آگاهانه و عنصر ابتدائی نظم و انضباط موجود است، بطور غیرمستقیم از آنجا هویدا است که جریان‌ها و گروه‌هایی وجود دارند که جنبش خود بخودی را به مثابه روش تأیید می‌کنند. در این مورد لازم است میان عناصر صرفاً "ایدئولوژیک" و عناصر عملیات پراتیک، بین محققینی که خودبخودی را چون "روشی" که جامعه حامل آنست و نیز بمثابة هدف تکامل تاریخی، و سیاست گرانی که آنرا به مثابه شیوه "سیاسی" تصدیق می‌کنند، تمیز داد. باید گفت که در نخستین صحبت از مفهوم و درکی خطاست و در باره مورد بعدی سخن بر سر تضاد مستقیم و مسکینانه ایست که منشاء عملی خود را بخوبی نشان می‌دهد. خواست مستقیم برای آنکه جهتی مشخص جایگزین جهت دیگری شود. خطای محققین نیز منشائی عملی دارد، لکن نه مستقیم در طول قرن‌ها و قرن‌ها، نا سیاسی گرانی (آپولی تی سیسم) سندیکالیست‌های فرانسوی قبل از جنگ هر دوی این عناصر را در بر داشت: خطائی تنوریکی بود و حامل تضاد. (از طرفی عنصر "سورلی" و نیز عنصر رقابت میان گرایش سیاسی آنارشیستی-سندیکالیستی^۵ و جریان سوسیالیستی)...

جنبش تورین^۶ به یک زمان به عنوان جنبش "خودبخودی" و "ولانتایستی" یا برگسنی^۷ تحت اتهام قرار گرفت. این تهمت متضاد اگر تحلیل شود نشان دهنده باروری و صحت جهتی است که بدان داده شده است. این جهتی نبود "مجرد" و عبارت از تکرار مکانیکی فرمول‌های علمی یا تنوریکی، سیاست و عمل واقعی را با

^۵ - عنصر سورلی: پلمیک گرامشی بر علیه ژرژ سورل.

^۶ - یعنی جنبش شوراها و نشریه «اردینه نو».

^۷ - اتهام "برگسنیسم" در مجمع حزب سوسیالیست به «اردینه نو» داده شد. این اتهام بارها از طرف دستگاه‌های تبلیغی سیاسی تکرار شد. "برگسنیسم" از نام فیلسوف فرانسوی هائری برگسن (۱۸۵۹-۱۹۴۱) گرفته شده که افکارش به صورت گسترده‌ای سورل را تحت تأثیر خود قرار داد.

تجزیه و تحلیل‌های ژرف‌تئوریک اشتباه نمی‌کرد، این جهت‌گیری بر انسان‌هائی واقعی - بر انسان‌هائی در مناسبات تاریخی مشخص پرورش یافته، با احساساتی مشخص، شیوه نگرشی و از اجزائی از مفهوم جهان بر خوردار و غیره - انطباق می‌یافت که از ترکیب "خودبخودی" محیط تولید مادی موجود و تجمع "تصادفی" عناصر اجتماعی ناموزون، نتیجه شده بودند.

این عنصر "خودبخودی" را نه نادیده گرفتند و نه حتی بدان کم بها دادند: این عنصر تربیت‌گشت، به آن جهت داده شد و از تمام آن چیزهای نامربوطی که می‌توانست هستی آنرا آلوده کند پاکیزه و مبری شد تا با تئوری مدرن^۸ به طریقی حیات بخش از نظر تاریخی مؤثر، همگون و یکدست شود. از طرف خود رهبران از "خودبخودی" بودن جنبش سخن می‌رفت و مذاقه در باره آن کاملاً ضروری بود: چنین تأییدی نیروی محرک، قوه‌ی نیروبخش و عنصر وحدت در عمق بود. بیش از همه نفی آن چیزی بود که گویی مختار، ماجراجویانه و مصنوعی است، نه چیزی که از نظر تاریخی لازم آمده بود. به توده شناخت "تئوریک" عطا می‌کرد، شناخت آفرینندگی ارزش‌های تاریخی و نهادهای، شناخت بنیانگذاری حکومت. این پیوند میان "خودبخودی" و "رهبری آگاهانه"، یعنی نظم و "دیسپلین" بدرستی آکسیون واقعی سیاسی طبقات دست‌نشانده به مثابه سیاست توده است و نه ماجراجویی ساده گروه‌هائی که به توده‌ها عطف می‌کنند.

در این مورد یک مسئله عمده تئوریک خود نمائی می‌کند: آیا تئوری مدرن در مخالفت با احساسات "خود بخودی" توده‌ها قرار نمی‌گیرد؟ ("خود بخودی" به این معنا که این احساسات به سبب فعالیت تربیتی، سیستماتیک از طرف گروه رهبری آگاه بوجود نیامده‌اند، بلکه در خلال تجربه‌ی روزمره‌ای که به نور "درک عامه" روشن گشته، یعنی با درک سنتی خلق‌ها از جهان - آن درکی را به صورت بسیار پیش پا افتاده‌ای "غریزه" می‌خوانند - تربیت شده‌اند، و این نیز چیزی نیست مگر اکتساب

^۸ - یعنی با مارکسیسم.

تاریخی ابتدائی و اولیه) این تنوری نمی تواند در مخالفت با احساسات "خودبخودی" توده قرار گیرد: مابین آنان اختلاف "کمی" و مرتبه‌ای موجود است نه اختلاف کیفی: "تبدیل" متقابل آندو، یعنی انتقال از یکی به دیگری و بالعکس باید امکان پذیرش شود... نسبت به جنبش‌های به اصطلاح خودبخودی "بی‌اهمیتی نشان دادن، یا بدتر: آن را بی ارزش دانستن، یعنی از دادن جهتی آگاهانه به آن امتناع نمودن، امتناع از گنجاندن رفعت مقام آنان در کادر سیاسی، می‌تواند غالباً نتایجی بسیار وخیم و اندوهناک ببار آورد.

جنبش "خودبخودی" طبقات زیردست را تقریباً همیشه جنبش راست ارتجاعی طبقه حاکم - با دلایل مشابهی - همراهی می‌کند: بحران اقتصادی، برای نمونه از طرفی بوجود آورند نا رضایتی در درون طبقات زیردست و جنبش‌های خودبخودی توده‌هاست، از طرف دیگر، توطئه گروه‌های ارتجاعی را سبب می‌شود که با استفاده از ضعف عینی دولت در اقدام به کودتا کوشش می‌کنند. یکی از علت‌های مؤثر این کودتاها، چشم پوشی گروه‌های مسنول در دادن جهتی آگاهانه به حرکت و تکان "خودبخودی" و عدم اقدام در راه بدل کردن آن به عامل سیاسی مثبت است.

نمونه وسپردهای سبیلی (vesperi) و بحث‌های مورخان در راه تعیین این واقعیت که آیا جنبشی خودبخودی بوده است یا متشکل و یکپارچه، بنظر من جنبش وسپردهای ترکیبی بود از هر دو عنصر: قیام خودبخودی مردم سبسیل بر علیه پروونسال‌ها که آنچنان سریع گسترش یافت که گویی، به سبب ستم کشی غیرقابل تحمل در سطح ملی، جنبشی بود متشکل و هماهنگ و از پیش تنظیم یافته و عنصر آگاهانه با اهمیت و تأثیری متفاوت، و غالب شدن توطئه «جَوائی پروچیدا» به دستگیری آراگون‌ها. می‌توان نمونه‌هایی دیگر از تمام انقلابات گذشته داد، که در آنها طبقات دست‌نشانده بسیاری شرکت جسته‌اند و هر کدام برحسب نقش اقتصادی و یکدست بودنش مقامی را در سلسله مراتب انقلاب اشغال می‌کردند. جنبش‌های "خودبخودی" قشرهای وسیع تر خلقی، به قدرت رسیدن پیشرفته‌ترین طبقه دست

نشانده را به سبب ضعف عینی حکومت میسر می‌سازد. آنچه در بالا آمد تنها یک نمونه "پیشرونده" است، لیکن در جهان مدرن نمونه‌های پسرونده بیشتر به چشم می‌خورد.

درک تاریخی-سیاسی، اسکولاستیک و آکادمیک فقط آن تکان‌های اجتماعی را که نه تنها صد در صد آگاهانه است، واقعی و ارزشمند می‌شمارد، بلکه جنبشی را که بر عکس با برنامه ریزی جزء بجزء از پیش تعیین شده است و یا آن جنبشی که با تنوری تجربیدی مطابقت دارد (چیزی که مشابه اولی است). لیکن واقعیت پراز ترکیبات رنگارنگ و گوناگون است. در این جا وظیفه تنوریسین به محک آزمایش گذاردن تنوری خویش، عناصر زندگی تاریخی را به بیان تنوریکی در آوردن است، و نه بالعکس، بطوری که واقعیت برحسب چهارچوبی انتزاعی جلوه کند. چیزی هرگز اتفاق نخواهد افتاد. و بنابر این چنین درکی چیزی نیست مگر تجلی ایستا و غیرفعاله...

آنتونیو گرامشی

منبع: «برگزیده‌ای از آثار آنتونیو گرامشی»، انتشارات بابک، ایتالیا، تیر ۱۳۵۶، صص. ۱۳۰-۱۳۵.

ترجمه: انتشارات بابک. یادداشت‌ها از انتشارات بابک.

بازنویس: روبرت هاکوپیان، آذر ۱۳۸۲

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

ایمل: yasharazari@netscape.net

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری